

چرا فرزندان بعضی ادمای خوب، بد می شوند؟



محمد تقی صرفی پور



عوامل سعادت یا شقاوت فرزندان

در خوب شدن فرزند چند علت دخیل است.

۱- پدر و مادر

مهم ترین عامل خوشبختی یا بدبختی

فرزندان، پدر و مادر می باشند

نقش مادر در سعادت و شقاوت فرزندان

بهشت زیر پای مادران است

ابتدا درباره این حدیث نبوی توضیح مختصری می

دهیم.

یکی از مهم ترین سخنان پیامبر اعظم، درباره جایگاه

مادر است که فرمود بهشت زیر پای مادر است.^۱

در توضیح این حدیث شریف نبوی می گوئیم که یعنی

مادر مسئولیت بسیار مهمی را در تربیت فرزندان خوب

بعهدده دارد که مادر اگر به وظیفه خود بخوبی عمل

کند هم خود بهشتی است و هم فرزندان بهشتی

خواهند بود.

در قرآن کریم در سوره اعراف هم به این وظیفه اشاره

شده است انجایی که می فرماید:

الجنة تحت اقدام الأمّهات- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۴۶۱، ح

"۱. ۴۵۴۳۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰

والبلد الطيب يخرج نباته باذن ربه والذي خبث لا يخرج

الا نكد^۲

یعنی سرزمین پاک و خیلی خوب، محصول خیلی خوب

و پاک بیرون می دهد ولی سرزمین بد و

نامناسب، محصول بد می دهد.

مادر خوب، فرزند خوب تربیت می کند و مادر بد

، محصول بد می دهد.

در حدیث است که.

السعيد سعيد في بطن امنه والشقى شقى في بطن امه.^۳

^۲اعراف ۵۸

^۳التوحيد، شيخ صدوق (م ۳۸۱ ق

یک معنای حدیث همین است که گفتیم. مادر در

سعادت و شقاوت فرزند نقش مهمی ایفا می نماید.

در روایت دیگری است که از زمانی که فرزند در شکم

مادر است او را تربیت کنید. سوال شد چگونه؟ فرمود با

دادن غذای حلال به مادر.

امام خمینی فرمود: "در دامن زن، مرد به معراج می رود"

یعنی اگر زن (مادر) اخلاق نیکو داشته، فرزند را درست

تربیت کند، عاقبت فرزند، بهشت و خوشبختی است. از این رو

رَجَم (زه‌دان) پاک است که فرزندانِ بهشتی تربیت می کند.

اینکه وقتی امام هادی ع می خواهد برای فرزندش امام حسن

عسگری همسر بگیرد منتظر می ماند تا نرجس خاتون از روم

بیاید و او همسر امام عسگری بشود زیرا فقط رحم مطهر

نرجس خاتون قابلیت و شایستگی نگه داری مهدی ال محمد را

دارد.

فقط خدیجه کبری است که می تواند فاطمه زهرا بزاید فقط
نجمه خاتون است ه می تواند امام رضا ع و فاطمه معصومه
متولد کند.

در جنگ جمل وقتی امام علی ع به محمد بن حنفیه گفت برو به
دشمن حمله کن. محمد ماند. امام گفت چرا جلو نمی روی؟ محمد
گفت صبر می کنم تا تیرها کم شود بعد حمله می کن. امام
مشتی بر سینه او زد و فرمود رگی از مادرت در تو است!
بعد به حسن بن فرود شما حمله کنید. حسن حمل کردند و به
قلب لشکر دشمن زدند و پاهای شتر عایشه را قطع کردند و
دشمن شکست خورد.

اری مادر اگر ترسو باشد فرزند هم طبق علم ژنتیک ترسو
خواهد بود و اگر مادر شجاع باشد فرزند هم شجاع خواهد بود
همچنان که وقتی بعد از شهادت فاطمه زهراء س، امام علی
خواستند ازدواج کنند به عقیل فرمودند زنی از قبیله شجاع
برای ما سراغ بگیر. عقیل هم فاطمه کلایه یعنی همان ام
البنین را برای حضرت علی ع در نظر گرفت که با ازدواج
امام با ام البنین، خداوند چهار فرزند شجاع در راسشان قمر
منیر بنی هاشم ابوالفضل عباس را به حضرت عنایت کرد.

مادر پاکدامن، فرزندش پاکدامن است ولی مادر الوده
فرزندش الوده خواهد بود. اون خانمی که حجابش را رعایت
نمی کند با نامحرم شوخی می نماید. حیا ندارد. چگونه انتظار
دارد فرزندش با حیا و عفیف باشد؟

اگر حضرت مریم مظهر عفاف و عبادت نبود نمی

توانست مادر عیسی مسیح باشد.

مادر جایگاه بسیار مهمی دارد و باید به این جایگاهش

توجه داشته باشد.

به مادر شیخ انصاری^۴ گفتند فرزندت به مرجعیت رسیده

است. گفت اگر پیامبر هم می شد تعجب نمی کردم

مادر شیخ انصاری، دختر شیخ یعقوب فرزند شیخ احمد بن شیخ شمس الدین
انصاری است. وی از زنان پرهیزکار عصر خود و از زنان متعیده بود و نوافل
شب را تا هنگام مرگ ترک نکرده و چون اواخر عمر نابینا شده بود شیخ
مقدمات تهجد وی را فراهم می کرد حتی آب وضویش را در موقع احتیاج گرم
می کرد این بانوی مکرمه به سال ۱۲۷۹ ق در نجف اشرف از دنیا رفت و شیخ
۴. در غم فقدان مادر بسیار متأثر و غمناک شد و گریه کرد

چون برایش خیلی زحمت کشیدم و هیچگاه بدون وضو
او را شیر ندادم.

اگر مادر ناصالح باشد اثر بسیار منفی زیادی روی فرزند
می گذارد. و گاه سعادت او را به خطر می اندازد.

مادرم از زنان مومنی بود که به خواندن زیارت
عاشورا در هر روز مداومت داشت، طوری که بعد
از نماز صبح مشغول تعقیبات نماز و از جمله
زیارت عاشورای کامل می شد. او در حالی که
برای فرزندانش صبحانه آماده می کرد زیارت را
می خواند و انوار و برکات این زیارت عظیم در
غذایی که فرزندان از آن می خوردند، جاری می
شد و در رگ هایشان سریان می یافت.^۵

از مادر مرحوم مقدّس اردبیلی ، سبب مقام
ارجمند فرزندش را سوال کردند ،

^۵سید علی قاضی و شاگردانش، ص ۱۵۵

ایشان فرمودند :

👉📖 من هرگز لقمه شبهه ناک نخوردم.

👉📖 قبل از شیر دادن به او ، وضو می گرفتم.

👉📖 ابداً چشم به نامحرم نینداختم.

👉📖 در تربیت کودک بعد از شیر باز گرفتن ،
کوشیدم.

👉📖 نظافت و طهارت او را مراعات داشتم.

👉📖 و با بچه های خوب ، او را می نشاندم.

اگر پدر و مادر در تربیت کوتاهی کنند باید منتظر
آینده ای تاریک برای فرزندان خود باشند

«این نامه‌ای است که یک پسر بزهکار از زندان برای مادرش نوشته است:

مادر! امروز هنگامی که با دونفر از دوستانم در یکی از خانه‌های نارمک تهران سرگرم دزدی اثاث خانه‌ای بودیم، توسط پلیس دستگیر شدیم و چون برای بار دوم می‌خواهند مرا به جرم دزدی به زندان ببرند، می‌خواهم امشب از این گوشه بازداشتگاه با تو درد دل کنم و بگویم:

تو گناهکاری! تو باعث تمام بدبختی‌های من هستی! تو خیلی مرا دوست داشتی و همین محبت کور کورانه مرا به روز سیاه نشاند. آن روز که پدرم به این خاطر که دست در جیبش کرده بودم، می‌خواست مرا تنبیه کند ولی تو جلو دویدی و نگذاشتی که او مرا تنبیه کند و گفتی: این پسر کوچولوی من است! و هر دفعه این صحنه تکرار شد!

مادر! من شبها دیر به خانه می‌آمدم، اما تو چیزی از من نمی‌پرسیدی، حتی این موضوع را از پدرم پنهان می‌کردی! تو مرا از معاشرت با جوانان هرزه منع نکردی و حتی وقتی فهمیدی که من دزدی می‌کنم، مانع من نشدی و فقط گفتی: کاری نکن که پدرت بفهمد!

مادر! من تو را می‌بخشم، اما آنچه در حق من کردی، در باره برادر کوچکم نکن!»

آثار سوء بی توجهی والدین در تربیت فرزندان
را باید در کوچه و بازار و در بدحجابی و لنگاری دختران و در

پوشیدن لباسهای غربی پسران و در ایجاد مزاحمت‌های خیابانی برای دختران و درزند آنها و آما ترهای دزدی و قتل و تشکیل باندهای مخوف و باندهای فساد اخلاق به وضوح مشاهده نمود! که گاهی پدر و مادر یک جوان قاتل انگشت به دهان می گیرند که چرا این جور شد؟؟ چطور فرزند ما مرتکب این قتل و جنایت شد؟؟ درحالی که عامل اصلی جرمهای جوانان والدین هستند. آنها در تربیت فرزندشان کوتاهی کردند. و باید خودشان را سرزنش نمایند.

هیچ چیز بیش از حق رأی در تربیت آنان مؤثر نیست. باید در خانه و مدرسه به آنها حق اظهار عقیده داده شود. البته استقلال دادن به جوان به این معنا نیست که وی در تمام اعمالش آزاد باشد تا به میل خود به هر محیط فاسدی برود، زیرا جوان که عقلش نسبت به احساساتش ضعیف است، همواره در معرض سقوط قرار دارد. جوان اغلب پایان کار رانمی بیند و از تشخیص بسیاری از بدیها و خوبیها عاجز است. پس مراد از وزیر بودنش آن است که هم شخصیتش مورد احترام باشد و هم اختیار صد در صد نداشته باشد، بلکه تصمیم نهایی با والدین است.

سختگیری بی مورد، زورگویی و ستم، تعدی و خشونت والدین نسبت به جوان یکی از دو نتیجه را به بار می آورد:

الف - جوان بر اثر فشارهای طاقت فرسای روحی و نظارت‌های خسته کننده والدین، نیروی مقاومت خود را از دست داده و

تسلیم شرائط موجود می‌شود. او اگر چه سازگار و سربزیر می‌شود ولی استعدادهای خود را از دست می‌دهد و یک انسان نالایق بار می‌آید.

ب - جوان در مقابل سختگیری‌ها می‌ایستد که در نتیجه باعث اختلاف در خانواده می‌شود. عربده‌ها و فریاده‌ها، تندی و خشونت، اشک و زاری، هیجان و ناراحتی برنامه‌عادی چنین خانه‌هایی خواهد بود!

بعضی پدران بخاطر عقده‌ خود کم‌بینی، خشن و تندخو هستند. برای ابراز قدرت در خانه، با اهل منزل بدرفتاری می‌کنند، فریاد می‌کشند، دشنام می‌دهند. گاهی بچه‌ها را کتک می‌زنند! و گاهی در محیط منزل ایجاد رعب و هراس می‌کنند! لغزش یا اشتباه کوچک را بزرگ تلقی کرده و چشم‌پوشی نمی‌کنند. مثلاً پدر اگر بخواهد بخوابد، انتظار دارد که همه‌اهل خانه ساکت باشند و اگر صدایی بلند شود، طوفان پیاپی می‌کند! ولی اگر دیگران خواب باشند، استراحت دیگران برایش ارزشی ندارد! کودکان این خانه‌ها بر اثر سختگیری بی‌مورد والدین، خشمگین و عصبی بار می‌آیند و همواره در خود احساس حقارت نموده و این حس بصورت عقده در آنها باقی می‌ماند!

البته تا کوچک هستند نمی‌توانند در مقابل رفتار خشن پدر نیرومند خود عکس‌العملی نشان دهند، اما زمانی که پا به سن جوانی می‌گذارند، برای اینکه در خانه بخاطر عقده

حقارت خود، ابراز وجود کنند، کانون خانواده را به محل مشاجره و ناسازگاری تبدیل کرده و کار به آنجایی کشد که فرزند در مقابل پدر می ایستد! راه حل این معضل به دوطرف برمی گردد. دو طرف باید خودسری و لجاج را ترک کنند و از تمایلات نادرست خویش چشم پیوشند تا بتوانند با همکاری یکدیگر مشکلات را حل کنند.

در بررسی روی ۱۰۵ پسر و دختر جوان که خلاف بزرگی را انجام داده بودند، متوجه شدند که تقریباً ۹۱ درصد جوانان مجرم از اختلالات عاطفی شدید رنج می برند. یعنی هم از حیث عاطفی مورد بی مهری قرار گرفته بودند و هم احساس ناامنی و حقارت داشتند!

من با چشم خود دیدم که پدری در مقابل مردم فرزندش را کتک می زد. احتمال زیاد این فرزند عاقبت بخیر نخواهد شد.

امان از دست پدرهای بد!

به چند نمونه درد دل فرزندان توجه نمایید!

مشکلات فرزندان با پدرانشان!

سلام! من ۱۶ ساله تو تبریز متولد شده و زندگی می کنم فرزند دوم خانواده هستم که فقط یه خواهر بزرگتر از خودم دارم که با ما زندگی نمی کنه و ازدواج کرده من با پدرم مشکل دارم کلا هر کاری که انجام می ده به من بر می خوره و هیچ کدوم از کار هاشو دوست ندارم و خلاصه پراز اشکال میبینمش به همین خاطر به کاراش اعتراض می کنم و بد جور دعوامون می شه اونم اصلا مراعات نمی کنه با اینکه بعضی وقت ها حق بامنه و مادرم هم تایید میکنه که بابام اشتباه کرده ولی باین همه سر ما داد میزنه که به شما ربطی نداره حتی توکوچه و خیابون^۶

عسل میگه:

سلام دختری ۱۶ ساله هستم با پدر از همه نظر مشکل دارم پدرم خیلی مذهبی هست و به تیپو اینام گیر میده با

اینکه من تیم خیلی بد نیست تازگی پسر خالم
که ۲۲ سالشه و تو انگلیس زندگی میکنه ازم خاستگاری
کرد ولی بابام نمیزاره منم پنهایی باهاش درارتباطم ولی
مامانم و بقیه خانواده در اطلاع هستن خیلی از دست
پدرم حرص میخورم حتی خیلی وقتا قلبم درد میگیره
حتی فکر فرارم کردم ولی واقعا موندم^۷

میگه: Sara76

سلام من با پدرم خیلی مشکل دارم خیلی مراعات میکنم
ولی همیشه بد دهنه با مادرم خیلی بد رفتار میکنه کتک
میزنه فحش میده مادرم هم هیچی نمیگه هیچی اونم بد
عادت شده هر موقع مخالفت بشه باهاش دادو بیداد
میکنه دیگه نمیدونم چیکار کنم خیلی تلاش کردم
درستش کنم همیشه خودش هیچی خرج نمیکنه همه ی
پول های مامانم هم دست اونه (مادرم هم شاغله) حتی
اجازه نمیده مامانم واسه خودش خرید کنه با پول خودش
همین چند وقت پیش من گوشی میخواستم که با پول
مامانم خرید

من یه عمه دارم که بیش تر از خود منو مامانم تو
زندگیمون دخالت میکنه حتی بیش تر از خواسته های
مامانم خواسته های اون انجام میشه با اینکه حتی تو یه
شهر زندگی نمیکنیم

نفوذ عمه ی من اونقدر زیاده که حتی به پدرم گفت خونه
بخره واسه دختر عمه ام اونم خرید!!!! خودشم از پول
مامانم هم خرج کرد ولی مامانم اون قدرت رو نداشت که
نزاره پولش رو خرج اون زنیکه کنه!!!

مامانم واقعا سیاست نداشت و نداره نمیدونه باید چیکار
کنه موندیم واقعا زندگی زهر مار شده دیگه
قبلا سعی کردیم بریم روانپزشک ولی نتیجه ای نگرفتیم
همه اس تقصیره پدرم نیس مادرم هم بعد ۲۰ سال دیگه
بریده و هیچی واسش مهم نیس ول کرده دیگه این
وضعیت رو

قبلا سعی میکردم با پدرم دعوا کنم و حرف خودم انجام
بشه ولی بدتر میشد الان بیشتر سعی میکنم باهاش
صحبت کنم تا دعوا^۸

مدتی هست که احساس میکنم کاملاً از پدرم متنفرم

من یه دختر بیست و پنج ساله هستم و مدتی هست که احساس میکنم کاملاً از پدرم متنفرم. به طوری که واقعا زندگی کردن با اون در یک خونه برام غیر قابل تحمل شده

از وقتی یادم میاد به خاطر وجود پدرم از همه چی محروم بودم. حتی وقتی پنج شش ساله بودم به خاطر بازی تو کوچه ازش کتک می خوردیم. با تسبیح اش . میزدمونو میآورد خونه. از وقتی یادم میاد با مادرم اختلاف داشت. یه آدم بد دل. که از هیچ تهمتی به زن اش دربع نمیکنه. حتی به مادرم تهمت ارتباط با دامادمون رو میزد...

اگه ما گاهی حواآسمون نباشه یه خورده تو خونه بلند بخندیم حتما دعوا میکنه. انقد اینجوری کرد شادی رو تو خونه امون کشت. تبدیل شدیم به یه خانواده افسرده که هیچکس دلش نمیخواه باهاش رفت و آمد کنه. انگار همیشه عزاست تو خونه مون. انقد پشت سر زن و بچه

مردم حرف زده وارد هر مجلسی میشیم همه روشن رو
از ما برمیگردونن.

نمیدونی چقدر دلم میشکنه به مادرم بی احترامی میشه.
به خاطر محدودیت ای که همیشه داشتم از کار و زندگی
و درس افتادم. با اون همه انرژی ای که داشتم الان
تبدیل شدم به یه آدم پوچ. از دست اش زخم معده
گرفتم. به خاطر اینکه باهاش سر یه سفره نشینم نمیشم
سحری بخورم.

خیلی موقعها بدون سحری روزه میگیرم. یه آدم بی ادب
که تو خونه دست به سیاه و سفید نمیزنه. چایی خوردن
اش حال آدم رو بد میکنه. همه فامیل و در همسایه از
اخلاقش بیزارند.

اگه جواب سلام اش هم میدن به احترام خانواده و
زنشه... یک عمر ما رو تو یه محله آشغال نگه داشت در
صورتی که توانش رو داشت بره جای بهتر. فرصت های
خوب ازدواج مون رو به خاطرش از دست دادیم. از
دست اش دیگه کم آوردم. رسیدم به آخر خط. به خاطر

سخت گیری های احمقانه اش دنیای سفید بچگی ام
تبدیل شده به یه دنیای پوچ و سیاه. گاهی براش آرزوی
مرگ میکنم. بعد خواب میبینم مرده و اون دنیا حال بدی
داره. بیدار میشم گریه میکنم میگم خدایا بخشیدم. ولی
بعد چند روز روز از نو و روزی از جالب اینجاست که
فکر میکنه جاش اون دنیا وسط بهشته...
الان که دارم اینها رو می نویسم داره اذان صبح میده..
شما به من بگید چی کار کنم؟ با جوونی ام که داره از
دست میره و هدر میره بدون هیچ هدفی چی کار کنم؟
شما رو به این لحظات عزیز قسم تون میدم برام دعا
کنید شاید بین شماها کسی باشه که آبرویی داشته باشه
در درگاه خدا. من که دیگه انقد بد خلق شدم و نا امید
احساس میکنم خدا هم ازم رو برگردونده^۹

پدر دختران بزرگ خود را می زند!

دوتا خواهر سی و سی و یک ساله می گفتند پدر ما مارا
کتک می زند! خواستگارهای مارا جواب می کند! زندگی

ماهم از یارانه می گذرد و درآمد دیگری جز اجاره ناچیز
یک ملک نداریم. پدرمان کار نمی کند و مارا بدبخت
کرده است...

از دست پدرم خسته شدم، رعایت بهداشت فردی برایش
مهم نیست
سلام....

پدرم اعصابمو به هم میریزه. خدا شاهده تو این چن سال
چقد از لحاظ روحی شکنجمون کرده.
روزای عادی خدا رو شکر می کنم که کسی در خونمون
رو باز نمی کنه. کلی ایراد داره، بی بند و باره و ...
اما الان واقعا دلخسته شدم. افسرده شدم. چقد خودمو
گول بزنم، همش از لحاظ روحی خودمو میکشم بالا اما
باز چشم بهش میفته دنیا رو سرم خراب میشه.
یه وجب نشیمن پذیرایی داریم، از بوی این نمیشه توش
موند و نفس کشید. اصلا برایش مهم نیست. با هزار جور
ترفند و التماس و خواهش قبول نمی کنه بره حموم.
نمیره حموم، به جهنم، ما رو آدم حساب نمی کنه کنار ما
بخشید می گم باد....(این فقط یه کار چندش آور از بین

هزارتا کارشه!!!). چیکارش کنم؟ به خدا یه قرون بهمون
نمیده باهاش کنار اومدم، یه بار دس رو سرمون نکشیده
باهاش کنار اومدم، یه بار نگفته دخترم باهاش کنار اومدم
(اصلا دختر رو ننگ میدونه)، آبرمون و تو شهر برده
باهاش کنار اومدم، اما با این کاراش که داریم تو خونه
خودمون زجر کش میشیم نمی تونم کنار بیام. میگم به
خاطر ما برو حموم، لباساتو بشوریم وخدا شاهده از
دیوار صدا میاد که از این نمیاد. الان مهمون داشتیم آب
شدم رفتم زمین.....نمی دونم چرا خدا منو نمیکشه راحت
بشم... ولی من عادت کردم دیگه! مثلا بابام هر وخ میره
دشجویی قشنگ دشجویی رو نمیشوره.میتربه آب زیاد
مصرف شه و گناه کنه! گاهی هم مدفوع هاشو لگد میکنه
و تا توی حیاط رو کثیف میکنه.شلوارش هم بیشتر اوقات
کثیفه.البته گاهی ب خاطر سن زیادش خودش رو خراب
میکنه ولی بیشتر اوقات ب خاطر عقایدش و اینکه آب
مصرف نشه!^{۱۰}.

امیر میگه:

سلام .

من ۱۵ سالمه...تو همین سن دیگه از زندگی

بریدم!!دیگه زندگی برام بی معنی شده

همش هم به خاطر آزار و اذیت های پدرمه...بی احترامی

ها و بی ارزش کردن هاش

تا حالا چندین بار به خاطر مادرم و خواهر برادرم که

زندگیشون بهم نریزه گذشت کردم...اما دیگه نمیتونم!!

دیگه نمیکشم

به خودم قول دادم که اگه ادامه بده و این رفتار هاشو

تعطیل نکنه و واقعا برام پدری نکنه...یا خودم رو یا اونو

بکشم...به خدا دیگه آخرشه

چپ میرم راست میام یا بهم بی احترامی میکنه یا همش

ازم ایراد میگیره!! آخه مگه من چه گناهی کردم که اون

پدرم باشه ؟؟؟؟؟!!وقتی یه تار موی مادرم و خواهر

برادرمو با دنیا عوض نمیکنم رو میبینم دلم آتیش

میگیره. آرزوی مرگ میکنم که از دست اون و این دنیا
خلاص شم^{۱۱}

خانمی می گفت شوهرم در ظرف غذا ادرار می کنه!
واقعا پدر اگر خوب باشد خانواده خوب خواهند بود و
اگر پدر بد باشد خانواده بد خواهند بود!

رسول خدا(ص) فرمود: بدترین مردم، فرد سختگیر بر
خانواده است. شخصی پرسید: مراد از سختگیری بر
خانواده چیست؟ فرمود: هرگاه مرد وارد خانه شد
همسرش بترسد و فرزندش بهراسد و بگریزد و هرگاه
از خانه بیرون رفت همسرش شاد شود^{۱۲}.

ای خدا.... من از بابام بیزارم

بیچاره مامانم. دو سال تمام با وجود کمر درد و داشتن یه
بچه شیرخواره دو سال تمام یه پاش تو بیمارستان بود و
یه پاش تو خونه. یه چشمش اشک بود و یکیش خون
تک و تنها از پدرم پرستاری میکرد. مثل یه بچه دوشک

¹¹ <http://deldari.ir/posts/400>

مفاتیح الحیات-۳۶¹²

مینداخت زیرش و اونو پاک می کرد. همه میگفتن خیلی
زنه که با اون وضع بابام ولش نکرده. اما حالا که بابام
خوب شده اصلا اون همه محبت این زن بیچاره یادش
نمونده. داره مامانم و زجر کش میکنه. مامانم با خانوداش
قطع رابطه کرده .چند وقت پیش عقد خالم بود. با اینکه
بدبخت سه ماه جلوتر به بابام خبر داده بودن که همچین
کیسی هست و خواستگارش بابام گفت نه من غریبه ام و
منو آدم حساب نکردن. اصلا بابام دیوونس. خالم ازش
بهم می خوره. هر لحظه نفرینش میکنم. دیشبم نمیدونید
چه آشوبی به پا کرد. من مسجد بودم بهم زنگ زد و
گفت که شما سندای خونه و مدارک منو از تو کیفم
برداشتید اگه سند نیارید بهم بدید با چاقو شکمتونو پاره
میکنم. منم از همه جا بی خبر به مامانم گفتم و اونم گفت
که من برنداشتم. رفتیم خونه بابام کل لباسا و کمدا رو
وسط خونه ریخته بود. گفت زود سند بدید. ما گفتیم چه
سندی ما اصلا نمیدونیم چی می گی. فکر میکنید چی کار
کرد؟؟/

رفت یه چوب آورد زد میز تلویزیون و شکست .بعدشم
کلی چرت و پرت گفت.البته منم که خیلی دلم ارزش پر
بود تقریبا هر چی از دهنم درومد بهش گفم.به مامانم
میگفت تو سند منو ور داشتی دادی به خواهرت .آخه
خاک بر سر سند به چه درد میخوره وقتی خودت
نباشی.بعدش دادشم کیفشو برداشت تا دوباره
بگرده.باورتون نمیشه سند و مدارک واموندش تو جیب
کیفش بود.یعنی دلم میخواست برم با چاقو تیکه تیکه
کنم مرتیکه عوضی رو.تازه به جای ایکه شرمنده بشه
طلبکارم شده بود و به مامانم میگفت طلاق میدم.من تا
صبح نخواایدم^{۱۳}

۲-لقمه حلال

یکی از وظایف والدین انست که فرزند را از حلال
تغذیه کنند.مخصوصا پدر که وظیفه تامین معاش

را به دوش دارد حق ندارد مال حرام به خانه خود
بیاورد.

لقمه حرام تا هفت نسل اثر منفی دارد. و گاهی
لقمه حرام انسان را به گناهان بسیار بزرگ همانند
قتل فرزند پیامبر می کشاند همان گونه که لشکر
عمر سعد ملعون بر اثر لقمه های حرام امام
حسین علیه السلام را شهید کردند.

در نهمین فراز دعای امام عصر (عج) چنین می خوانیم:

«وَطَهَّرْ بَطُونَنَا مِنَ الْحَرَامِ وَ الشَّبَهَةِ؛ خدایا! اندرون ما را از

غذاهای حرام و شبهه ناک پاک کن.»

لقمان در نصیحت به پسرش می گوید: من در راستای

طول عمر و سفرهای خود با **چهار صد پیامبر (ص)** ملاقات

کردم، به نصایح و اندرزهای آنها گوش فرا دادم، و از

میان آن همه پندهای آنها **چهار موعظه** را گزینش

نمودم، یکی از آنها این است: «هرگاه کنار سفره غذا نشستی، مراقب حلق خود باش که غذای حرام نخوری!»^{۱۴}

مرحوم فیض کاشانی در کتاب «المحجۃ البیضاء» می گوید: «بزرگترین عوامل هلاکت انسان، شهوت شکم است، همان بود که **آدم و حوا را از بهشتی** که دار القرار بود به دنیا که دار نیاز و افتقار است فرستاد...، در حقیقت شکم سرچشمه شهوات و منشا دردها و آفات است!

گاهی والدین اطلاع ندارند که فرزند از غذای آلوده تغذیه کرده است که در این مورد گناهی بعهدہ والدین نیست ولی غذای آلوده اثر وضعی خود را می گذارد. به داستان زیر توجه کنید:

فرزند ناخلف شهید شیخ فضل الله نوری

شیخ پسری داشت و بیش از بقیه اصرار داشت که پدرش را اعدام کنند.

¹⁴ <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/89/4962/42834>

یکی از بزرگان گفته بود، من به زندان رفتم و علت را از
شیخ فضل الله نوری سؤال کردم.

ایشان فرمود: خود من هم انتظارش را داشتم که پسر
چنین از کار درآید.

چون شیخ شهید، اثر تعجب را در چهره آن مرد دید،
اضافه کرد: این بچه در نجف متولد شد.

در آن هنگام مادرش بیمار بود، لذا شیر نداشت. مجبور
شدیم یک دایه شیرده برای او بگیریم.

پس از مدتی که آن زن به پسر شیر می داد، ناگهان
متوجه شدیم که وی زن آلوده ای است، علاوه بر آن از
دشمنان امیرالمومنین (ع) نیز بود.... کار این پسر به
جایی رسید که در هنگام اعدام پدرش کف زد.
آن پسر فاسد، پسری دیگر تحویل جامعه داد به نام
کیانوری که رئیس حزب توده شد.^{۱۵}

¹⁵ تربیت فرزند در اسلام ص ۸۹

۳- سومین عامل بد شدن فرزندان، دوست ناباب

است!

مساله داشتن دوست و رفیق در سعادت و شقاوت انسان

بسیار موثر است

رفیق می تواند انسان را بهشتی کند یا انسان را جهنمی

نماید!

بسیاری از افراد معتاد گفتند رفیق ما را معتاد کرد! برخی

از افرادی که گناهان جنسی مانند استمناء می کنند گفتند

رفیق ما را به این کار معتاد کرد!

افرادی که در باندهای فساد یا باندهای سرقت و امثال ان

گرفتار شدند می گویند رفیق ما را به این کار واداشت.

افرادی که جذب منافقین شدند یا ضد انقلاب هستند .
برخی بخاطر دوستان ضد انقلاب و ضد نظام، در صف
!دشمنان نظام قرار گرفتند

حتی افرادی که در جوانی کشته شدند برخی بخاطر
دوست نامناسب مرده اند. یک نفر از دوستان روحانی می
گفت پسر من یک هفته مانده به مراسم عقدش، با
دوستانش برای تفریح به جنگل رفت و زنده برنگشت و
مرگش مشکوک است. و مادرش خیلی بیقراری می
کند. مواظب دوستان فرزندانمان باشیم!

دختر خانمی که معتاد به شیشه بود می گفت دوست
آرایشگری دارم. وقتی برایش از مشکلات زندگیم گفتم
من رو تشویق کرد شیشه بکشم و من معتاد شدم!

یه روز اقایی با گریه پیش من امد و گفت چند روز است
خورد و خوراک بر من حرام شده است! علت را پرسیدم
گفت دوستم به من خیانت کرده و با زنم ارتباط نامشروع

داشته است! حالا من با دوتا بچه که از زخم دارم چه کنم؟ آیا طلاقش بدهم؟ یا راه دیگری؟ گفتم الان وضعیت زنت چه جوریه؟ گفت از پشیمانی و ناراحتی دوباره خودکشی کرده است والان یک نفر را گذاشتیم تا مراقبش باشد تا خودش را نکشد.

گفتم اگر واقعا پشیمان شده او را به حرم امام رضا علیه السلام یا حرم فاطمه معصومه ببرید و قسمش بدهید دیگر خیانت نکند و باش زندگی رو ادامه دهید.

اینکه پسر نوح نبی، بد شد بخاطر دوست ناباب بوده است.

اینکه فرزندان تعدادی از علمای بزرگ ما منافق شدند و اعدام گردیدند بخاطر دوست ناباب بوده است.

نکته مهم: در زمان گذشته میشد بر دوستان
فرزندان نظارت کرد ولی در زمان ما دوستان
فرزندان نامرئی هستند! فقط در گوشی موبایل
فرزندان ما رویت می شوند! و معلوم نیست چگونه
می توان با این مساله برخورد نمود؟

۴- چهارمین عامل معلم است. معلم هم نقش
مهمی در سعادت یا شقاوت دانش آموزان دارد.

معلم فقط یک آموزش دهنده صرف نیست، بلکه مهم تر
از آن، یک مربی و یک الگوی با نفوذ در تعلیم و تربیت
است. یک معلم خوب که با رفتار و گفتار پسندیده اش
دانش آموزان را خوب پرورش می دهد، یک معلم بد
اخلاق و بدرفتار و منحرف که با رفتار بد خود، دانش
آموزان را به انحراف و تباهی می کشد بزرگترین خیانت
را نسبت به اجتماع مرتکب می شود بنابراین شغل و
حرفه معلمی از پراحساس ترین، حساس ترین و
مسئولیت دارترین شغل های اجتماع می باشد.

گاهی معلم یا استادی که مخالف دین است باعث می شود دانش آموز هم بی دین شود. یا معلمی که مخالف روحانیت است باعث میشود تاثیر بدی در اذهان شاگردان نسبت به روحانیت ایجاد شود و..

مساله مهم در مورد معلم، برخورد محبت امیز یا خشونت امیز با دانش آموزان است که تا اخر عمر تاثیر ان باقی می ماند.

یه نمونه از معلمین خوب

زهره رشیدپور هستم معلّم بازنشسته آموزش و پرورش از شهرستان بابل.

در یکی از سالهای خدمتم سال ۸۴، در یکی از مدارس دخترانه بندپی، معاون شدم یکی از عاداتهای من صمیمیت با بچه ها بود. تقریبا ۲ یا ۳ ماه از سال تحصیلی گذشته بود که متوجّه شدم یکی از دانش آموزان پایه سوم به نام مریم که همیشه شاگرد پر جنب و جوش و فعّالی بود و هر زنگ تفریح پیش من می آمد و حرف میزد، ساکت و منزوی

شده. از معلّمش جويا شدم و او هم اين موضوع را تأييد کرد و نگران بود. با مدير صحبت کردم و او هم تعجّب کرد.

در يك زنگ تفريح او را بغل کردم و از او پرسيدم که خيلي وقت است پيش من نيامده و دليلش چيست؟ بغض کودکانه اى کرد و حرفى نزد. نگرانى ام بيشتر شد.

بعد از پيگيري ها متوجه شدم که چند وقتى است که مادرش دچار بيمارى سرطان شده و اوضاع خانه شان برايش خوب نيست.

يك روز جمعه تصميم گرفتم و سرزده به خانه شان رفتم وقتى مادرش او را از خواب بيدار کرد با چشمان متعجّبش به من ذل زد و بعد خود را در آغوش من انداخت و من صورتش را غرق بوسه کردم. همين طور که او را در آغوش داشتم به او گفتم براى اينکه مادرش را خوشحال کند بايد شاد و خوشحال باشد تا مادرش زودتر خوب شود. گفتم من هم هستم و کمکت ميکنم .

از آنجاىي که مريم درک بالايى داشت قول داد؛ از آن روز مريم من دوباره همان شاگرد بازيگوش و فعال مدرسه شد و من هم سعى ميکردم تا جايى که ممکن

است محبت لازم را به او بکنم تا نبود مادرش کمتر به چشم بیاید.

بر گرفته شده از eptraja.blog.ir

یک مقاله درباره معلمین بد!

من از روز معلم متنفرم

دیروز روز معلم بود و جا داره، این روز به تمام معلم‌های عزیز و دوست‌داشتنی این ملک از قدیم تا جدید و حتی در آینده تبریک عرض کنم و به احترام تمام معلم‌هایی که برای رشد و تعالی دانش‌آموزان و دانشجویهاشون زحمت کشیدن، کلاه از سر بردارم.

تا اینجا مقدمه بود و حالا اصل مطلب، اصل مطلب رو در تیترو می‌بینید و یک دلیل بیشتر نداره، اون هم اینه که زمان ما (که خیلی هم دور نیست) معلم‌هایی داشتیم که دست داعش رو از پشت بسته بودند، چطوری؟ این طوری.

وقتی داعش کسی رو دستگیر می‌کرد و می‌خواست بکشه، دیگه مثل سابق فقط سرش رو نمی‌برید، توی کشتنش عنصر خلاقیت رو وارد می‌کرد، یعنی به اسیر بخت برگشته بمب می‌بستن، می‌رفتن دو قدم

اون طرف تر و یارو رو این طوری به فنا می‌دادند، یا یکی بود که با تانک از روش رد شدن، یا اون خلبان اردنی که توی قفس انداختن و آتیشش زدن و غیره. می‌بینید، داعش از فقط یک کشتن ساده حوصله‌اش سر رفته بود و سعی می‌کرد متدهای جدیدی از قتل رو در کارش وارد کنه. این تنها دلیل داعش برای خلاقیت در کشتار نبود، این خلاقیت از اونجا نشأت می‌گیره که اسیر یک سره در اختیارشون بود و بابت کشتن یا نکشتنش به کسی هم پاسخگو نبودند، کسی یقه‌شون رو بابت این وضع وحشیانه از کشتار نمی‌گرفت.

وقتی این اخبار رو می‌شنیدم به یاد خلاقیت معلم‌های خودمون در کتک زدن بچه‌ها می‌افتادم، محدوده کار معلم‌های ما به کشتار نمی‌رسید، اما چون دو ویژگی "در اختیار بودن" و "عدم پاسخگویی" در اون‌ها وجود داشت، توی این محدوده عنصر خلاقیت رو وارد می‌کردند. مثلاً یک زمانی ما رو با خط کش تنبیه می‌کردند، بعضی‌ها با شلنگ، خلاقیت که بالا می‌رفت، از کابل و شلنگی که از توش چوب رد شده بود، استفاده می‌شد. فکر می‌کنید خلاقیت معلم‌ها تموم شده؟ زهی خیال باطل. برف یکی از عناصر ایجاد خلاقیت توی خیلی از معلم‌ها بود و با این عبارت شروع می‌شد: "دستتون رو بذارید تو برف‌ها" بذارید این یکی رو ادامه ندیم. یک مورد دیگه این بود که معلم دست بچه رو گذاشته بود توی

سوراخ لوله بخاری و دانش آموز آویزون از میج رو مثل چی کتک می‌زد.



صحنه های آشنا برای ما

ما به معلم داشتیم که اوج تنفر من از مقام شامخ معلمی رو برمی‌انگیزه، بهش می‌گفتیم اسد کونگ‌فو. هر جلسه با این فرد شامل پای تخته و کتک برای چند نفر به طور همزمان بود، کتک زدنش هم این طور بود که با نوازش شروع می‌شد، نوازش سر و صورت. هر دو دستش رو می‌داشت روی شونه دانش‌آموز و خیلی عادی، ملایم و بدون عصبانیت از دانش‌آموز می‌پرسید: چرا درس نخواندی؟ دانش‌آموز وقتی شروع می‌کرد به حرف زدن، درست وقتی که فکر می‌کرد شاید حرفش تاثیر داشته، تمام سرش بین هر دو دست اسد کونگ‌فو له می‌شد، سیلی‌های دو طرفه آغاز کتک خوردن بود، سر و صورت و شکم، محل‌های مورد علاقه ایشون برای

نوازش بود، هیچ وقت هم توی شکم با مشت نمی‌زد، انگشت‌ها صاف بود و محکم با نوک انگشت‌ها می‌زد توی شکم بچه، اصلا به خاطر همین حرکتش به ته اسمش عبارت "کونگ‌فو" اضافه شده بود.

اونقدر می‌زد تا بچه گریه‌اش دربیاد و خلاص، این موضوع گریه و پایان کتک رو وقتی کشف کردم، تصمیم گرفتم امتحان‌اش کنم. وقتی که گذر پوست خودم به دباغ‌خونه اسد کونگ‌فو افتاد آماده بودم تا ببینم چی کار می‌خواد بکنه. اگه الان بود، تصمیم می‌گرفتم نزده بزنم زیر گریه و این طور موضوع رو امتحان می‌کردم، اما اون موقع ۱۲ سالم بود و به اندازه‌ی الان عاقل نبودم، تصمیم اون موقع من این بود که زیر کتک گریه نکنم.

اون موقع‌ها یه جوی بود که ما فکر می‌کردیم داریم مرد می‌شیم، هیچ وقت از کتک‌کاری‌های بیرون و مدرسه، مخصوصا اگر معلم ما رو می‌زد، توی خونه بحثی نمی‌کردیم، ترجیح می‌دادیم مثل سگ از بقیه کتک بخوریم ولی برچسب "بچه‌ننه" بهمون نچسبه. علاوه بر این وقتی قرار بود توی خونه از کتک بیرون حرف بزنیم، قرار بر تکریم و این سوسول‌بازی‌ها نبود، کتک خودن از معلم یعنی درس نخونده بودیم، همین یک گناه نابخشودنی بود، کتک کاری توی خیابون یعنی بچه بی‌تربیتی شده بودیم، این هم یک گناه

نابخشودنی دیگه. مورد داشتیم بابای یکی از همکلاسی هامون اومده بود مدرسه و به معلم گفته بود:

-آقای معلم، شما مجازی هر چقدر که دلت می‌خواد بچه‌ی من و بقیه بچه‌های کلاس رو کتک بزنی، اونقدر بزن تا آدم بشن!!!

اختیار بچه خودتو داری، قبول اما مرد حسابی با بقیه چی کار داری؟!!

بگذریم و برگردیم به مراسم کتک خوردن خودمون، قرار بود گریه نکنم و گریه هم نکردم، بعد از سیلی دوم عملاً تمام سرم بی‌حس شد، هر چه می‌زد درد نداشت، سرم گرم شده بود ولی بی‌حس بود، نمی‌دانم چند دقیقه کتکم زد، همین قدر می‌دانم که در عالم بچگی متوجه شدم که این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست، این بشر ول کن نیست، با خودم گفتم، گور بابای کشف، سلامتی مهمتر است و زدم زیر گریه.

سال‌ها بعد وقتی محمد برادر کوچکترم ۱۲ سالش شد، من هم به قد و قواره‌ی آن وقت‌های اسد کونگ‌فو شده بودم، یه روز محمد اومد پیشم و یه سوال از درس اجتماعی پرسید، درسی که اسد کونگ‌فو معلمش بود، داشتم برای داداش کوچیکه موضوع رو توضیح می‌دادم که توجه‌ام به قد و قواره محمد جلب شد، لاغر بود و کشیده، مثل همون موقعه خودم، منتها قدش به زور تا آرنجم بود. بدترین لحظه ممکن یاد اون نامرد افتادم، به قد و بالای برادرم نگاه

کردم و تازه اون موقع بود که فهمیدم اسد کونگ فو چقدر وحشی بوده، چطور می‌تونست یه بچه توی اون سایز رو مثل آدم بزرگ‌ها کتک بزنه، چطور می‌تونست اینقدر بی‌رحم باشه؟ یک دفعه تمام وجودم پُر شد از کینه و دقیقاً یاد روزی افتادم که تصمیم گرفتم گریه نکنم.

شاید خوندن این یادداشت باعث تکدر خاطرتون شده باشه و شاید کسی بخواد اضافه کنه که همه قشری بد و خوب داره و کینه خوب نیست و از این حرف‌ها. همه رو به دیده منت قبول می‌کنم و قبول دارم، منتها چند نکته پایانی رو هم اضافه کنم و خلاص:

۱- این روایت صرفاً تجربیات خودم بوده و معنی‌ش این نیست که هر کسی که هم سن و سال منه، این تجربیات رو داشته.

۲- مشخصاً در مورد پسرها این داستان‌ها خیلی زیاد بود و خیلی زیاد هست منتها معنی‌اش این نیست که در سمت دخترونه از این خبرها نباشه.

۳- نمونه‌های مثل اسد کونگ فو خیلی کم بودند، منتها مثل لکه‌های روی پارچه‌ی سفید توی چشم می‌زدند، با احترام به تمام معلمین زحمت‌کش اون موقع و الان، باید این جنبه از اخلاق معلمی رو هم یادآوری می‌کردم، جنبه‌ای که قابل احترام نیست.

۴- اگر این داستان‌ها تموم شده بود، لزومی در روایت خاطراتم نمی‌دیدم، اما گه گاهی از گوشه و کنار، اسد کونگ‌فوها سر در میارن، لطفاً بهشون بی تفاوت نباشید.

۵- روز معلم مبارک.^{۱۶}

۵- محیط مدرسه و دانشگاه و محیط های ورزشی

چهارمین عامل در خوب یا بد بودن فرزندان ما است.

نوجوانی می گفت من باشگاه ورزشی می رفتم
اونجا فردی من را به استمناء عادت داد والان من
معتاد به این کار شده ام

شخصی می گفت دختر ما با حجاب بود از زمانی
که دانشگاه رفت دیگر اهمیتی به حجاب نمی
دهد.

دیگری می گفت فلان پسر اهل نماز بود. محاسن
داشت ولی از وقتی دانشگاه رفت دیگر نماز نمی
خواند و محاسنش را با تیغ می زند و...

البته این عمومیت ندارد و بسیار دختران و
پسرانی هستند که دانشگاه روی آنها اثر منفی
نداشته است. زیرا بنیان دینی آنها قوی و محکم
بوده است.

ولی افرادی که ایمان ضعیفی دارند زود تحت
تاثیر محیط های الوده قرار می گیرند.

۶- اگر فرزندی از لقمه حلال تغذیه کرد و دوست

ناباب هم نداشت و معلمین خوبی داشت و در

محیط خوبی هم رشد کرد ولی ادم بدی شد

علتش در پیروی از نفس اماره می باشد. او وقتی

سر دوراهی اطاعت از الله یا اطاعت از شیطان و

نفس اماره قرار گرفت، راه دوم را انتخاب کرد. و

مصدق ایه شریفه:

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (شمس ایه ۱۰)

و هر که او را (به کفر و گناه) پلید گرداند البته

(در دو جهان) زیانکار خواهد گشت.

گردید.